مشترکات زبان فارسی و آذری

نوین، حسین

ریشه زبان آذری همان زبان فارسی باستان‏ (ایرانی)است و هیچ نسبتی با زبان ترکی رایج‏ ندارد.این زبان از دوره سامانی به طور رسمی وارد ایران شد و بعدها گسترش یافت و به مرور زمان‏ جای زبان آذری آذربایجان را گرفت.

در یک بررسی تطبیقی،اشتراکات و قرابت‏های‏ تاریخی فراوانی بین زبان آذری و فارسی اصیل ایران‏ وجود دارد.این زبان که زبان سرزمین ماد بزرگ‏ بود،از آن زمان تا کنون در این نواحی بدان تکلم‏ می‏کردند و منابع معتبر تاریخی و جغرافیایی نیز آن‏ را تایید می‏کند.از این زبان آثار مختلفی در زبان‏ شاعران یا در زبان مردم روزگاران گذشته و معاصر به چشم می‏خورد.

اسامی قراء و قصبات و شهرها و عده‏ای واژه‏ها و اسامی باقیمانده در زبان کنونی آذربایجان و نیز آثار مکتوبی که به زبان آذری در فرهنگ‏ها و سفینه‏ها و کتابها باقی مانده،از نشانه‏های قدیمی این زبان‏ به شمار می‏آید و قدمت تاریخی و اشتراک آن را با زبان فارسی ایران نشان می‏دهد.

آگاهی از ویژگی‏های تاریخی و فرهنگی هر قومی،از مسایل مهم و سرنوشت ساز آن قوم است‏ و عدم آگاهی از آنها موجب از خود بیگانگی فرهنگی‏ و مسخ و اضمحلال هویت ملی و تاریخی آن قوم و ملت محسوب می‏شود.

زبان آذری آذربایجان از وجوه متمایز و خاص‏ فرهنگی و تاریخی این منطقه به شمار می‏آید.این‏ زبان از قدیمی‏ترین زبان‏ها در حوزه جغرافیایی‏ آذربایجان(ماد)بزرگ مورد استعمال و تخاطب‏ عامه قرار داشت.این زبان که برگرفته و منشعب از زبان فارسی باستان(پهلوی باستان)است،جزو زبانهای اصیل ایرانی بوده و اشتراکات و قرابت‏های‏ زیادی نیز با زبان فارسی امروزی دارد.این زبان‏ طی تحولات و دگرگونی‏های زیادی که در بستر تاریخی و حرکت‏های اجتماعی و فرهنگی‏ دوران‏های گذشته به خود دیده،به صورت زبان‏ کنونی درآمده است با غلبه تاریخی و فرهنگی اقوام‏ آلتایی و غیر ایرانی ترک بر ایران،و حاکمیت سیاسی‏ بر آذربایجان در طول قرون متمادی،زبان آذری رو به اضمحلال نهاد.

بر اساس استنادات تاریخی و شواهد و قراین‏ زبانشناسی و با مطالعه و سیر در آثار و نشانه‏های‏ بازمانده از زبان آذری و نیز با عنایات به مقایسه و بازیافت تشابهات و اشتراکات زبان آذری و فارسی. به توضیح بازیافت‏های خود می‏پردازیم:قوم ماد، همان آریایی‏های ساکن ناحیه آذربایجان قدیمه،در تاریخ آذربایجان،بخشی از ماد بزرگ،تحت‏ عنوان ماد کوچک شمرده می‏شد و مشمول پهنه و محدوده‏هایی بود که بعدها به عنوان عراق عجم و ماد بزرگ نامیده شده است.مازندران کنونی، گیلان،ری،کاشان،اصفهان و یزد و ناحیه‏هایی‏ از ایلام و آشور را نیز در بر می‏گرفته است.

مادها به شهادت تاریخ حدود پانزده قرن پیش از میلاد،از راه قفقاز وارد سرزمین فوق شدند و اکباتان را نیز پایتخت خود قرار دادند.این قوم دارای تشکیلات سیاسی و اجتماعی بودند که از طوایف مختلف تشکیل می‏شدند و به صورت‏ ملوک الطوایفی زندگی می‏کردند.

بی شک در هزاره اول پیش از میلاد،مادها دارای خط و کتابت بوده‏اند و فرمانی که راجع به‏ همه اموال و دادن تسهیلات،که در قرن نهم پیش از میلاد،از طرف شاهک«آبادانا»به زبان اکدی و به نام‏ یک مرد آشوری صادر شده است.(1)دلایلی است‏ بر وجود کتابت و خط مادها.

سارگن دوم در گزارش سال 714(ق.م)خود می‏گوید:اولوسونو،«پادشاه ماننا»سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده است.بر این گونه‏ سنگ‏ها،نوشته‏هایی نیز وجود داشته است(2)که‏ به احتمال قوی خط مزبور نوعی از خط میخی بوده‏ است.در نواحی اطراف دریاچه ارومیه، هیروگلیف‏هایی نیز مشابه هیروگلیف‏های‏ اورارتویی متداول بوده که نمونه آن را در بشقاب‏ نقره‏ای که در زیوه پیدا شده و در روی آن این گونه‏ هیروگلیف‏ها منقور است،مشاهده می‏شود.(3)

نلدکه می‏گوید:«اگر کتیبه‏هایی از شاهان مادیه‏ به دست آید،گمان می‏کنم از حیث خط و زبان مانند کتیبه‏های شاهان پارس باشد»(4)

حسن پیرنیا در این خصوص تأکید دارد که‏ محققین تردید ندارند که زبان مادی به زبان پارسی‏ قدیم خیلی نزدیک بود.چنانکه پارس و مادی زبان‏ یکدیگر را به خوبی می‏فهمیدند.به طور کلی‏ بیکدیگر شبیه بودند و تفاوت‏های اساسی بین آنها نبود.(5)

حسینعلی کاتبی هم معتقد است:«مادها که در آذربایجان و کردستان ساکن بودند،به زبان مشترک‏ آریایی‏ها،که زبان عموم اقوام ماد،پارس و هنری‏ بود،تکلم و بیان مقصود می‏کردند.او با استناد به‏ تاریخ هردوت می‏گوید که«این زبان(زبان مادها) در نزد اهل فن معروف به زبان آریایی پیشین بود و از قول استرابو درباره یکانگی آداب و عادت مادها و پارت‏ها خبر می‏دهد.»(6)

استرابو،جغرافی نگار سده نخست میلادی به‏ مشابهت زبان سکائیان،مادها،پارت‏ها و باختریان،به ویژه به نزدیکی زبان سکائیان و مادها اشاره کرده است.(7)

پروفسور گیرشمن نیز مادها را از اقوام آریایی و ایرانی زبان به شمار آورده است.(8)دیاکونف در این مورد می‏نویسد:«زبانی که مردم عهد باستان‏ (مادی)می‏نامیدند به زبانهای ایرانی تعلق داشت». (9)

مرحوم بهار نیز معتقد است که:«اگر زبان مردم‏ ماد،که بخش بزرگ ایرانیان و مهمترین نشان آریایی‏ آن زمان بودند،با فارسی هخامنشی تفاوتی‏ می‏داشت،هر آینه کوروش و داریوش و غیره،در کتیبه‏های خود،که به زبان فارسی و آشوری و عیلامی،است،زبان مادی را هم می‏افزودند تا \*آگاهی از ویژگی‏های تاریخی و فرهنگی هر قومی،از مسایل مهم‏ و سرنوشت ساز آن قوم است و عدم آگاهی از آنها موجب‏ از خود بیگانگی فرهنگی و مسخ و اضمحلال هویت ملی و تاریخی‏ آن قوم و ملت محسوب می‏شود.

بخش بزرگی از مردم کشور خود را از فهم آن‏ نبشته‏ها ناکام نگذارند از این رو مسلم است که زبان‏ مادی خود به عینه زبان فارسی باستان یا نزدیک بدان‏ و لهجه آن زبان بوده است»(10)

به هر حال آنچه مسلم است این است که زبان‏ها و لهجه‏های متعدد باستانی ایران،ریشه و بن آریایی‏ داشته است و زبان مادی نیز قدیمی‏ترین زبان‏ آذربایجان و از ریشه زبانهای آریایی بوده است.(11)

اسناد و منابع تاریخی کهن و متعددی نشان‏ می‏دهد که مردم ماد(آذربایجان)در تبار و هویت‏ ملی و فرهنگی و تاریخی و زبان و دین و عادات و رسوم با دیگر اقوام ایرانی یگانه‏اند.زبان آذری‏ (پهلوی)در دوره اشکانیان نیز در این نواحی رواج‏ و ادامه داشت.اشکانیان که متجاوز از چهار قرن‏ بر این مرز و بوم فرمان راندند،همچنان به زبان‏ پهلوی گفتگو می‏کردند.به گفته کسروی سالیان‏ دراز زبان خاص مردم آذربایجان(و خراسان) پهلوی بوده که پهلوی اشکانی نیز خواهنده می‏شد و لهجه آذری خود یکی از متفرعات همین زبان به‏ شمار می‏آید.(12)

تاریخ زبان دری در آذربایجان

قدیمترین خبر درباره«زبان آذری»مردم‏ آذربایجان متعلق به اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم‏ هجری است.این خبر را ابن ندیم از قول ابن مقفع‏ در کتاب الفهرست(سال 327 ه.ق)نقل می‏کند:

«فاما الفهلویه زبانی است که مردم اصفهان، ری،همدان،ماه نهاوند و آذربایجان سخن‏ می‏گویند»(13)

طبری در تاریخ خود،ذیل وقایع سنه 235،از شخصی به نام«محمد بن البعیث»نام می‏برد که با متوسل عباسی به جنگ پرداخته است؛او می‏نویسد:

«حدثنی انه انشدنی بالمراغة من اشیاخها اشعارا لابن البعیث بالفارسیه و تذکرون ادبه و شجاعة و له‏ اخبارا و احادیث»(14)

در عبارت فوق،طبری به صراحت،زبان مردم‏ آذربایجان را(در اوایل قرن سوم هجری)فارسی‏ می‏شمارد.کسروی نیز با استناد به قول طبری‏ می‏نویسد:

«به نوشته طبری،این مرد]محمد بن البعیث‏[ شعرها نیز به زبان پارسی یا آذری داشته و میان‏ آذربایجان معروف بوده است.اگر تا به امروز می‏ماند از کهنه‏ترین شعرهای پارسی به شمار بوده‏ و ارزش شایان در بازار ادبیات داشت»(15)

در کتاب«البلدان یعقوبی»می‏خوانیم:«مردم‏ شهرهای آذربایجان و بخش‏های آن آمیخته‏ای از ایرانیان آذر و جاودانیان قدیم،خداوندان شهر(بذ) هستند که جایگاه بابک(خرمی)بود»(16)

در فتوح البلدان بلاذری(تالیف 255 هجری) نیز در فصل«فتح آذربایجان»خبر از فهلوی بودن‏ زبان آذربایجان می‏دهد.(17)

در این که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده، جای تردیدی نیست بی گمان«آذری»از لهجه‏های‏ ایرانی به شمار می‏رفته است.همه مولفان اسلامی‏ نخستین سده‏های هجری در این باره اتفاق نظر دارند.

دانشمند و جهانگرد مشهور سده چهارم هجری‏ به نام«ابو عبد الله بشاری مقدسی»در کتاب خود تحت عنوان«احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» کشور ایران را به هشت اقلیم تقسیم کرد،و در پیرامون زبان مردم ایران می‏نویسد:«زبان مردم این‏ هشت اقلیم عجمی(ایرانی)است برخی از آنها دری‏ و دیگران پیچیده‏ترند.همگی آنها فارسی نامیده‏ می‏شوند»(18)وی سپس چون از آذربایجان سخن‏ می‏راند،چنین می‏نویسد:

«زبانشان خوب نیست.در ارمنستان به ارمنی‏ و در ایران(19)به ایرانی سخن گویند.پارسی آنها مفهوم و نزدیک به فارسی است در لهجه».(20)

ابو عبد الله محمد بن احمد خوارزمی که در سده‏ چهارم هجری می‏زیست،در کتاب«مفاتیح‏ العلوم»،زبان فارسی را زبان موبدان و زبان دری‏ را زبان خاص دربار دانسته و معتقد است که غالب‏ لغات آن از میان زبان‏های مردم خاور و لغات زبان‏ مردم«بلخ»بوده است.او در پیرامون زبان پهلوی‏ چنین اظهار می‏دارد:

«فهلوی(پهلوی)یکی از زبان‏های ایرانی است‏ که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن‏ می‏گفته‏اند.این لغت به پهلو منسوب است و پهله‏ نامی است که بر پنج شهر]سرزمین‏[اطلاق شده: اصفهان،ری،همدان،ماه نهاوند و آذربیجان»(21)

ابن حوقل در ادامه سخن به زبان‏های مردم‏ ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است.وی در این باره‏ می‏نویسد:

«طوایفی از ارمینیه و مانند آن به زبانهای دیگری ،شبیه ارمنی سخن می‏گویند و همچنین است مردم‏ اردبیل و نشوی(نخجوان)و نواحی آنها،و مردم‏ بردعه،ارانی است و کوه معروف به قبق(قفقاز)، که در پیش از آن گفت و گو کردیم.متعلق بدانان‏ است و در پیرامون آن،کافران به زبان‏های‏ گوناگونی سخن می‏گویند».(22)

در کتاب المسالک و ممالک نیز درباره‏ آذربایجان چنین می‏خوانیم:«و اهل ارمینیه و آذربایجان و اران به پارسی و عربی سخن‏ می‏گویند».(23)

ابن حوقل نیز این مساله را به روشنی بیان کرده‏ و می‏نویسد:

«زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمینیه‏ فارسی است و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به‏ فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد».(24)

علامه قزوینی در کتاب بیست مقاله از قول‏ مارکوارت،مستشرق مشهور آلمانی،که در کتاب‏ ایرانشهر خود آورده،می‏نویسد:«اصل زبان‏ حقیقی پهلوی عبارت بوده است از زبان آذربایجان، که زبان کتبی اشکانیان بوده است چون مارکوارت‏ از فضلا و مستشرقین و موثقین آنهاست،لابد بی ماخذ و بدون دلیل سخن نمی‏گوید».(25)

مسعودی هم لهجه‏های پهلوی،دری و آذری‏ را از یک ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته‏ و همه آنها را از زمره زبان‏های فارسی نامیده است.

(26)

وی در آن کتاب نکاتی آورده که خلاصه آن چنین‏ است:«ایران یک کشور است و یک پادشاه دارد و همه از یک نژادند و چند زبان در آنجا مرسوم است‏ که همه را شمرده و گفته است که این زبان‏ها با وجود اختلاف طوری به یکدیگر نزدیک است که‏ همیشه این مردم،زبان یکدیگر را کم و بیش‏ می‏فهمند و مسعودی در آخر گفته است که زبان‏های‏ مهم ایران عبارت از سغدی،پهلوی،دری و آذری‏ است و آذری را هم در ردیف زبانهای اصلی ایران‏ شمرده است.»(27)

باید توجه داشت که به رغم فشارهای زیاد، عنصر و فرهنگ و زبان عرب بر زبان و فرهنگ‏ ایرانی در طول تاریخ،نتوانست زبان و فرهنگ‏ اصیل ایرانی را تحت سیطره خود درآورد. ارانسکی،استاد و دانشمند شهیر شوروی،ضمن‏ بحث مشروح پیرامون این نکته،نوشت:«زبان‏ ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان‏ و ماوراء النهر اندک اندک در دیگر نواحی ایران(به‏ معنای وسیع کلمه)نیز لسان تازی را منهزم‏ ساخت.»(28)

یاقوت حموی هم که در سده ششم و هفتم‏ هجری می‏زیسته است،ضمن اشاره به زبان مردم‏ آذربایجان که همان آذری بود،می‏نویسد:«آنها ]مردم آذربایجان‏[زبانی دارند که آذری گویند و جز \*محققین تردید ندارند که زبان‏ مادی به زبان پارسی قدیم خیلی‏ نزدیک بود.چنانکه پارس و مادی زبان یکدیگر را به خوبی‏ می‏فهمیدند.

خودشان نمی‏فهمند.»(29)

دکتر محمد جواد مشکور در کتاب نظری به‏ تاریخ آذربایجان می‏نویسد:

«زمانی که به سال 488 هجری،ناصر خسرو با قطران در تبریز ملاقات می‏کند مردم به زبان‏ پهلوی آذری(فارسی)سخن می‏گفتند.اما به‏ فارسی دری نمی‏توانستند سخن بگویند(به فارسی‏ پهلوی-آذری سخن می‏گفتند).ولی تمام مکاتبات‏ خود را به فارسی دری می‏نوشتند با این توضیح که‏ زبان دری نه تنها در آذربایجان و اکثر ولایات ایران‏ چون گیلان و مازندران،کردستان،بلوچستان و دیگر جاها زبان گفت و گو میان مردم نبود،بلکه‏ فقط و فقط لفظ قلم و مکاتبات و زبان آموزش درس‏ بود.(30)

حمد الله مستوفی،در مورد مردم گیلان و نزدیکی آن با زبان پهلوی نیز اشاره‏ای دارد؛وی در وصف مردم تالش چنین می‏گوید:

«مردمش سفید چهره‏اند بر مذهب امام شافعی، زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است».(31)

حمد الله مستوفی هم که در سده‏های هفتم و هشتم هجری می‏زیست،ضمن اشاره به زبان مردم‏ مراغه می‏نویسد:«زبانشان پهلوی مغیر است».(32)

مقصود از مغیر شکل دگرگون یافته زبان آذری است‏ که از فارسی(پهلوی)باستان منشعب و تحول یافته‏ است.

دکتر محمد جواد مشکور در تداوم زبان آذری‏ در قرن هشتم هجری می‏گوید:

«در فارسی بودن مکاتبات در آذربایجان قرن‏ هشتم هجری،نامه‏ای به مهر سلطان ابو سعید بهادر خان(736-736)در آن استان به دست آمده‏ که خطاب به مردم اردبیل و به زبان فارسی است که‏ در آن از دو جماعت مغول و تاجیک(33)سخن به‏ میان آمده و از ترکان سخن نرفته است این امر نشانگر آن است که در آن زمان،زبان ترکی در میان‏ مردم آذربایجان غلبه نیافته بود و اکثر مردم به آذری‏ (پهلوی)یا فارسی پهلوی سخن می‏گفتند»(34)از این جا روشن می‏شود که مؤلفان و دانشمندان‏ تاریخی تا سده هشتم هجری،زبان مردم آذربایجان‏ را پهلوی(آذری)نامیده‏اند.

وی در ادامه بحث،خبری از حمد لله مستوفی‏ (صاحب نزهة القلوب)آورده و از آن نتیجه گرفته‏ است که:«در قرن هشتم هنوز ترکان چادر نشین یا ده نشین بودند و به شهرها راه نیافته بودند و ترک و تاجیک(فارس)از هم جدا بودند و مردم تبریز، اردبیل،اهر،مشکین‏شهر،نخجوان،دخوارقان‏ و دیگر جاها هنوز زبانشان ترکی نشده بود.»(35)

مرحوم عباس اقبال می‏نویسد:

تا حدود سال 780 هجری،که سلسله ترکمانان‏ قراقویونلو در آذربایجان مستقر گردید با وجود چند بار استیلای طوایف مختلف ترک و مغول بر ایران‏ (سلاجقه،خوارزمشاهیان،چنگیزیان و تیموریان) زبان ترکی و مغولی به هیچ روی در ایران شایع‏ نگردید.یعنی پس از برافتادن این سلسله‏ها غیر از ایلات معدودی،که لهجه‏هایی از ترکی و مغولی‏ داشتند و فقط ما بین خود به آنها تکلم می‏کردند آثار زبان‏های ترکی و مغولی از بلاد عمده و از میان‏ ایرانیان به کلی برافتاد و در میان عامه،نشانی نیز از آن بر جای نماند و اگر تنها اثری از آنها مشهود باشد (به طور پراکنده و نادر)در کتب تاریخی است که‏ در آن دوره‏ها نوشته شده مانند جامع التواریخ‏ رشیدی و تاریخ وصاف و ظفرنامه و غیره(که‏ نمونه‏هایی از آثار نثر فارسی در دوران بعد از حمله‏ مغول‏اند).

استیلای ترکمانان قراقویونلو و آق‏قویونلو بر شمال غربی ایران،که از 780 تا 908 هجری به‏ طول انجامید،جمع کثیری از طوایف ترکمانی را که به دست سلاجقه از ایران به طرف ارمنستان و الجزیره و آناتولی و سوریه شمالی رانده شده در آن‏ نواحی با وضع ایلیایی زندگی می‏کردند به ایران‏ برگرداند.

موقعی که شاه اسماعیل صفوی برای تصرف‏ تاج و تخت قیام کرد،از آن جایی که یک قسمت‏ مهم از این ترکمانان به مذهب شیعه درآمده و بر اثر تبلیغات شیخ جنید،جد شاه اسماعیل و سلطان‏ حیدر،پدر او،به نام صوفیان روملو یا اسامی دیگر به این خاندان(صفوی)گرویده بودند،شاه‏ اسماعیل از ایشان یاری طلبید.چنانکه هفت هزار نفری که در اوایل سال 905 هجری در ناحیه‏ ارمنستان اول بار گرد شاه اسماعیل جمع آمدند،از طوایف مختلف ترک و ترکمانان یعنی ایلات‏ شاملو،استاجلو،قاجار،تکلو،ذوالقدر و افشار بودند و چون هر یک از ایشان از عهد سلطان حیدر (860-893 هـ)تاجی دوازده ترک از سقرلاب‏ یعنی چوخای قرمز به نام تاج حیدری،بر سر داشتند،به اسم قزلباش یعنی سرخ سر معروف‏ گردیدند.

با تمامی این احوال،مطابق شواهدی که در دست است،زبان آذری(فارسی)تا عهد شاه عباس‏ بزرگ در میان عامه و اهالی آذربایجان معمول بود و حتی،مردم تبریز عهد شاه عباس چه علما و چه‏ قضات،چه عوام و اجلاف و بازاری،چه افراد خانواده،به همین زبان آذری(فارسی)تکلم‏ می‏کردند.(36)

دکتر محمد جواد مشکور نیز می‏نویسد:

در دوره صفویان،چنانکه از اخبار و اسناد تاریخی معلوم است،در قرن 11 هجری یعنی تا اواخر دوره شاه عباس کبیر،زبان آذری(فارسی) همچنان در میان مردم آذربایجان رایج و معمول‏ بود.چنانکه حتی در تبریز هنوز به شهادت رساله‏ روحی انارجانی(تألیف همان عصر یعنی قرن‏ 11 هجری)به همین زبان یعنی زبان آذری پدری با فارسی سخن می‏گفتند.(37)

بنا به نوشته رحیم رضا زاده مالک:«گویش‏ آذری(فارسی)تا نیمه سده یازدهم در آذربایجان‏ دوام آورد.»(38)

در کتاب«روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسینی کربلایی تبریزی چنین آمده که‏ چون در سال 832 هجری میرزا شاهرخ برای‏ سرکوبی میرزا اسکندر،پسر قرایوسف‏ قراقویونلو،به آذربایجان لشکر کشید،در تبریز به‏ زیارت حضرت پیر حاجی حسن زه تاب،که از اکابر صوفیه آن زمان بود،آمد و در رشت محله‏ای‏ وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند.مردم گیلان این کوی را«کرد محله»(محله کردان)می‏نامیدند.هنوز هم این نام‏ در شهر رشت باقی است.در ضمن در گویش‏ گیلکی می‏توان به عنوانهایی چون«کرد خلخالی»، «کرد اردبیلی»،و از این گونه اصطلاحات‏ برخورد.اینها همه نشانه‏هایی از نزدیکی مردم‏ آذربایجان و کردستان و گیلان و به عبارت دیگر از قرابت تاریخی و فرهنگی و زبانی ساکنان سرزمین‏ ماد است.

استاد محیط طباطبایی در این خصوص‏ می‏نویسد:

«زبان آذری،شعبه‏ای از زبان پهلوی عصر ساسانی متداول در غالب نواحی شمالی و غربی و جنوب غربی ایران بوده است لهجه‏ای که بعد از غلبه‏ مسلمانان بر این ناحیه تا سده یازدهم هجری،به‏ شهادت سیاحت نامه اولیا چلپی،جهانگرد عثمانی‏ که از تبریز در آن زمان دیدن می‏کرد،همچنان‏ متداول بوده است.»(39)

اولیاچلپی ترک که در سال 1050 هجری در زمان شاه صفی تبریز را دیده،در سیاحت نامه خود درباره زبان مردم تبریز در این عصر نوشته است: «ارباب معارف در تبریز فارسی دری تکلم می‏کنند.

لیکن دیگران لهجه‏های مخصوص(پهلوی)دارند. وی در ادامه سخنان خود جملات گفت و گوهای‏ اهالی تبریز را نقل کرده است که استاد مشکور نیز در کتاب خود بدان‏ها اشاره کرده است.»(40)

از جمله آثاری که در قرن یازدهم هجری تألیف‏ گردیده و گواه مستندی بر رواج زبان آذری در این‏ قرن است،فرهنگ برهان قاطع اثر محمد حسین‏ برهان تبریزی(تألیف سال 1063 هجری)در حیدر آباد هند است.این اثر نشان می‏دهد که در زمانی که مؤلف،تبریز را به قصد هند ترک کرده، زبان فارسی در میان ارباب معارف و مردم عادی‏ رواج داشته است.

به نوشته کسروی:«از عهد مغول تا آخر تیموریان(یا ظهور صفویان)چند تا شاعر ترک در خراسان پیدا شد اما هیچ شاعر ترکی در آذربایجان‏ پیدا نشد.»(41)

حتی شاعرانی که در دوره صفویه پیدا شدند، چون ریشه تاریخی و بومی نداشته،لذا شعرشان‏ لطف و ارزش شعری زیادی نداشت.

باید گفت که وجود شاعران ترکی گویی،که‏ از آذربایجان برخاسته‏اند،دلیل این نیست که زبان‏ باستان آذربایجان ترکی بوده است.زیرا که اولا از قرن چهارم به بعد اغلب پادشاهان و فرمانروایان‏ ایران ترک بوده‏اند و طوائفی از ترکان به نقاط مختلف ایران کوچیده بودند لذا بعضی از شعرا، بخصوص گویندگان درباری و متصوفه،این زبان‏ را فرا می‏گرفتند و در مواقع لزوم یا برای تقرب به‏ دربار،یا برای تفنن و هنرنمایی یا بر حسب امر و اشارت حکام،یا برای جلب توجه و ترغیب مریدان‏ خود،ملمع یا غزلی به زبان ترکی می‏سرودند. مانند جلال الدین مولوی(م 672)،فرزندش‏ سلطان ولد(م-712)و ادیب شرف الدین عبد اله‏ شیرازی ملقب به وصاف(نیمه اول قرن هشتم)و نورا(معاصر صاحب دیوان)ابقاخان و...(42)

ثانیا تا تاسیس دولت صفویه و روی کار آمدن‏ شاه اسماعیل صفوی،تا آنجا که تواریخ و تذکره‏ها نشان می‏دهد،کسی از شعرای آذربایجان شعری‏ به ترکی نگفته است.در صورتی که میان شعرایی‏ که از سایر استانهای ایران برخاسته‏اند،بودند کسانی که در مقابل فرمان امیر یا جهت ایجاب‏ محیط مذهبی،مجبور به سرودن شعر ترکی‏ شده‏اند،مانند عز الدین پدر حسن اسفرائینی.(43) که در اوایل قرن هفتم در اسفرائین متولد شده(44)و در نیشابور به تحصیل علم و ادب پرداخته،در سخن پارسی و تازی و ترکی مهارتی به سزا یافته‏ است و نخستین غزل ترکی در ایران نیز بدو منسوب‏ است.مطلع غزل او چنین است:

آییردی کوکلومی بیرخوش قمریوز جانفرا دلیر نه دلبر؟دلبر شاهد،نه شاهد؟شاهد سرور(45)

عماد الدین نسیمی هم شاگرد خلیفه شاه‏ فضل الله نعیمی حروفی که برای تبلیغ عقاید خود به مذهب حروفی مجبور شده شعرهایی به زبان‏ ترکی بگوید،در صورتی که پیشوای وی،شاه‏ فضل الله نعیمی تبریزی تا پایان عمر حتی یک‏ مصراع هم ترکی شعر نگفته است.حتی دختر نعیمی به رغم استعداد عجیبی که در شعر داشت، تا آخرین لحظه حیات سخن جز به فارسی به زبان‏ نیاورد.

از طرفی سبک اشعاری که گویندگان آذربایجان‏ در زمان صفویه به زبان ترکی سروده‏اند،خود نشان‏ می‏دهد که این اشعار پایه و اساس دیرینی ندارد و آثار ادبی یک زبان یا به عبارت دیگر یک لهجه تازه‏ و جوان است و تلفظ و ارزش شعری زیاد ندارد و فقط می‏تواند مراحل تطور نظم ترکی آذری را روشن‏ کند.

به شهادت کتاب تذکره شعرای آذربایجان،در آذربایجان چه در دوران صفویه و چه پس از آن شعر چندانی به زبان ترکی به چشم نمی‏خورد.با اینکه‏ مؤلف،علاوه بر شعر شاعران بزرگ و عالی قدر آذربایجان،اشعار درجه دوم و سوم محلی را هم‏ نقل کرده،ولی اکثر شاعران گروه اخیر نیز به فارسی‏ شعر گفته‏اند و کمتر اشعاری به زبان ترکی دارند. بنا به شهادت کتاب مذکور،از میان شاعران بزرگ‏ تنها صائب تبریزی دو غزل ترکی،در دیوان معروف‏ خود دارد.(46)

در کتاب تذکره شعرای آذربایجان،صدها شاعر تبریزی معرفی شده‏اند که همگی به فارسی شعر سروده‏اند حتی واحد شاعر قرن یازده هجری که‏ اشعاری به ترکی دارد،باز بیشتر آثار مثنوی و شعرهایش را به فارسی سروده است.

«پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ترکی به‏ وسیله آنان و قتل‏عام‏های متوالی مردم آذربایجان‏ توسط ترکان متعصب عثمانی در جنگ‏های متمادی‏ با ایران،به تدریج زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ زده و کشتار دیده آذربایجان رخت بر بست و فقط در نقاط دور دست باقی ماند که آن هم در نتیجه‏ مرور زمان و مجبور بودن ساکنان آن نقاط به مراوده با شهرنشینان ترک زبان شد...ولی هنوز باز جاهایی هستند که به همین لهجه‏ها به نام«تاتی و هرزنی»تکلم می‏کنند.(47)

آثار باقی مانده از زبان آذری

آثار پیدا شده از زبان آذری قدیم،به دو دسته‏ یعنی«آذری‏های مسلم»و نیز«آثاری که آذری بودن‏ آنها محتمل ولی مشکوک است»قابل تقسیم است. سعی می‏کنیم آثار بازمانده یا به عبارت رساتر آثار پیدا شده زبان آذری را-اعم از مسلم و مشکوک- البته در حدودی که اطلاع داریم در زیر فهرستی از آثار بازمانده آذری کهن را ارائه می‏کنیم:

الف)آذری‏های مسلم

1-یازده دو بیتی از شیخ صفی الدین اردبیلی به‏ لهجه اردبیل-مأخذ و مرجع:سلسله النسب‏ صفویه

2-دو سه بیتی از مریدان شیخ صفی الدین‏ اردبیلی-به لهجه اردبیل-مأخذ و مرجع: صفوة الصفا

3-یک دو بیتی از یعقوب اردبیلی-به لهجه‏ اردبیل-مأخذ و مرجع؛هفت اقلیم

4-یازده دو بیتی و سه غزل از مهان کشفی-به‏ لهجه اردبیل(نمین)-مأخذ و مرجع:سفینه متعلق‏ به آقای منوچهر تفضلی.این اشعار آذری را استاد محمد امین ادیب طوسی معرفی کرده‏اند.در این‏ سفینه زبان این اشعار(که باید اردبیلی یا نمینی‏ اردبیلی باشد)راژی معرفی شده است.

5-یک غزل و سیزده دو بیتی از شمس الدین‏ محمد شیرین مغربی تبریزی،قرن هشتم-به لهجه‏ تبریز(امند از محال رودقات)-مأخذ و مرجع: نسخه خطی دیوان شمس مغربی به آقای عبد المجید مولوی.

6-یک عبارت از ماما عصمت اسبستی تبریزی‏ و یک دو بیتی به نقل از ماما عصمت-به لهجه تبریز- مأخذ و مرجع:روضات الجنان و جنات الجنان. پیش از انتشار روضات الجنان به تصحیح دانشمند معظم آقا میرزا جعفر سلطان القرائی.این عبارت و این دو بیتی را استاد ادیب طوسی با استفاده از نسخه‏ خطی متعلق به کتابخانه مرحوم ثقة الاسلام که در تصرف آقای سلطان القرائی بوده و همچنین عبارت‏ ماما عصمت را استاد ماهیار نوابی و آقای کارنگ به‏ نقل از مزارات تبریز که فیلمش را استاد مینوی از استانبول آورده‏اند،ذکر کرده‏اند.در روضات‏ الجنان زبانی که شعر منقول از ماما عصمت بدان‏ سروده شده،راژی یا شهری نامیده شده است.

7-جمله‏ای از پیر حاجی حسن خطاب به‏ میرزا اسکندر پسر قرایوسف-به لهجه تبریز-مأخذ و مرجع:روضات الجنان.

8-یک غزل ملمع و همچنین بیت پایان یک‏ غزل از همام-به لهجه تبریز-مأخذ و مرجع:دیوان‏ همام چاپ مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران،غزل‏ شماره 12 و بیت آخر غزل شماره 158

9-چهارده،فصل پایان رساله مولانا روحی‏ انارجانی-به لهجه تبریز-مأخذ و مرجع:برای‏ چاپ‏های گوناگون این سند گرانبها،رجوع شود به مقاله«زبان آذربایجان»از مهندس ناصح ناطق‏ در کتاب«چهره آذر آبادگان در آیینه تاریخ ایران» ص 225-224(شماره‏های 20-15)

10-چند عبارت کوتاه از شیخ صفی و علیشاه‏ و مردم تبریز-به لهجه‏های اردبیل و تبریز-مأخذ و مرجع:صفوة الصفا،مزارات،نزهت القلوب.

11-بیست واژه آذربایجانی از عبد الملک‏ قفالی-به زبان آذری-مأخذ و مرجع:البلغه کتاب‏ لغت عربی به فارسی که عبد الملک قفالی بر یکی از نسخه‏های آن که خود استنساخ کرده حواشی نوشته‏ و از جمله معادل آذربایجانی بیست واژه را ذکر کرده‏ است.»این سند در سخنرانی استاد مجتبی مینوی‏ در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز معرفی و این بیست واژه ارائه شده است.

12-در حدود سی و نه واژه به زبان دیرین‏ آذربایجان و هشت واژه به لهجه تبریز و اسبست و دو واژه به لهجه خوی و یک واژه به لهجه ارونق و یک واژه زنوز و هرزن و یک واژه به لهجه نخجوان‏ و یک واژه به لهجه اران و موقان-مأخذ و مرجع: منابع مختلف(الانساب سمعانی،روضات‏ الجنان،آثار البلاد قزوینی،نزهة القلوب، تحفة الاحباب،زینة المجالس،الابنیة عن حقائق‏ الادویة،معجم البلدان،صحاح الفرس،مجمع‏ الفرس،لغت فرس،برهان قاطع،فرهنگ‏ رشیدی،فرهنگ جهانگیری،آنندراج،مکاتبات‏ رشیدی).این واژه‏ها به کوشش آقای دکتر صادق‏ کیا گردآوری و در شماره سوم«ایران کوده»و شماره‏ سوم سال سوم«مجله دانشکده ادبیات دانشگاه‏ تهران»و سپس با دگرگونی‏های جداگانه با عنوان‏ «آذریگان،آگاهی‏هایی درباره گویش آذری،از صادق کیا،1354»منتشر شده است.

ب)آذری‏های مشکوک

1-دو فهلوی که عبد القادر مراغه‏ای نقل کرده‏ و هر دو رباعی(بخصوص اولی)از لحاظ مختصات زبانی،آذری به نظر می‏آیند-ظاهرا به‏ لهجه مراغه‏ای-مأخذ و مرجع:کتابی که عبد القادر بن الحافظ مراغه‏ای در موسیقی تألیف کرده،نسخه‏ خطی این کتاب با شماره 1304 در کتابخانه ملی‏ ملک محفوظ است(ادیب طوسی،نشریه دانشکده‏ ادبیات تبریز)

2-قطعه‏ای از جولاهه ابهری-ظاهرا بلکه‏ قطعا به لهجه ابهر زنجان-مأخذ و مرجع:بعضی‏ نسخه‏های تاریخ گزیده حمد الله مستوفی.این‏ قطعه را با دو قطعه شعر محلی دیگر پروفسور ادوارد برون در مجله انجمن آسیایی همایونی در شماره‏ ژوئن 1901 منتشر کرده است(رجوع شود به مقاله‏ «نمونه‏ای از فهلویات قزوین و زنجان و تبریز در قرن هفتم»در نشریه دانشکده ادبیات تبریز،از استاد ادیب طوسی).

3-یک قطعه و یک دو بیتی در المعجم فی‏ معاییر اشعار العجم که ظاهرا آذری و شاید از همان‏ جولاهه باشد-ظاهرا به لهجه زنجان-قطعه:دل‏ در دینم ای شوشا اواکر-دو بیتی:خوری کم زهره‏ نی کش ساببوسم

4-قطعه‏ای از شخصی به نام ایانج یا اتانج‏ (شاید:انانج-اینانج)از مردم زنجان-ظاهرا به‏ لهجه زنجان-مأخذ و مرجع:جولاهه ابهری‏ (پروفسور برون،استاد ادیب طوسی)

5-دو قصیده به خط محمد بن احمد السراج‏ تبریزی-احتمالا به لهجه تاتی یا زنجانی-مأخذ و مرجع:نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیا به شماره‏ 2051 به خط محمد بن احمد السراج تبریزی.استاد مجتبی مینوی عکس این نسخه را برای دانشگاه‏ تهران تهیه کرده‏اند.

توضیح:بنابر آنچه گفته شد تعداد و آمار آثار بازمانده از آذری کهن،تا جایی که آشکار می‏شود، به شرح زیر است:

ج)آذری‏های مسلم:چهل دو بیتی،پنج غزل، یک بیت در پایان یک غزل،چهارده فصل پایان‏ رساله مولانا روحی انارجانی؛بیست واژه در کتاب‏ البلغه،در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف. و شاید پنج عبارت کوتاه.

آذریهای مشکوک:سه دو بیتی،سه قطعه، دو قصیده.

توضیح:بی تردید با پژوهش بیشتر آثار دیگری‏ از آذری کهن در متون نظم و نثر و کتاب‏های لغت‏ به دست خواهد آمد و همچنین تثبیت آثار مشکوک‏ و تعیین مختصات زبان آذری و لهجه‏های گوناگون‏ آن امکانپذیر خواهد شد.

نمونه‏های آثار باقی مانده از زبان آذری

زبان آذری،زبان گفتن و محاوره عمومی بوده و همیشه در پیش روی آن،برای نوشتن جز زبان‏ آذری،فارسی استفاده می‏شده است.لذا نوشته‏ای‏ به زبان اذری باقی نمانده است و اگر هم بوده از بین‏ رفته و تاکنون به دست ما نرسیده است.به رغم این‏ مسایل،کسروی(48)نمونه‏هایی از نوشته‏های‏ «آذری»را که از بین اسناد و متون تاریخی به دست‏ آورده،بیان کرده است.ما نیز اینجا به مواردی‏ اشاره می‏کنیم:

1-حمد اله مستوفی در نزهه القلوب در سخن‏ راندن از شهر اورمی می‏گوید:

«از میوه‏هایش انگور خلوقی و امرود پیغمبری‏ و آلوی زرد به غایت خوب است و بدین سبب‏ تبارز،(تبریزیان)اگر صاحب حسنی را با لباس‏ ناسزا یابند گویند:«انگور خلوقی،بچه در سبد اندری،یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده»(49)

ابن بزاز در صفوة الصفاء در میان داستان چنین‏ می‏نویسد:

«شیخ صدر الدین،خلد الله برکته،فرمود:از شیخ(شیخ صفی الدین پدرش)سؤال کردم وقتی‏ که به حضرت شیخ زاهد رسیدی از دل خبر داشتی؟ شیخ قدس سره،فرمود به زبان اردبیلی:کار بمانده‏ کار تمام بری-یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد وامانده بود»(50)

از این جمله‏ها پیداست که میان شهرها در زبان‏ آذری تفاوت‏هایی بوده و زبان اردبیلی نیز رویه‏ای‏ ویژه خود داشته است.

او می‏نویسد:صدر الدین گفت که باری شیخ‏ در این مقام،که اکنون مرقد مطهر است،نشسته‏ بود و به کلمات دلپذیر مشغول بود و جمعی در حضرتش خوش نشسته و مجلس روحانی پیوسته؛ ناگاه علیشاه جوشکایی درآمد که از اکابر دنیاداران‏ ابناء زمان بود و پادشاه ابو سعید او را پدر خویش‏ خواندی،و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود علیشاه‏ چون درآمد،گستاخ‏وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش به زبان تبریزی«گوهر حریفرژاته» یعنی سخن به صرف بگو،حریفت رسید.(51)

همان طوری که معلوم شد عبارت اولی به زبان‏ اردبیلی و عبارت دومی به زبان یا لهجه تبریزی‏ عنوان شده است و این امر نشان می‏دهد که آن زمان‏ لهجه‏های ترکان آذری و آذربایجان رایج بوده‏ است.

باز او می‏گوید:مولانا محی الدین گفت: روزی جماعت الارقیان به حضرت شیخ می‏آمدند و از آن میان پیره نوشیروان در راه با جماعت الارقیان‏ گفت:«امسال زحمت بسیار کشیده‏ام از برای نان‏ خریدن»و محمود الارقی گفت که«از دیه آلارق‏ برخیزیم و به عرضستان برویم».که دهی است در صفح کوه سبلان چون به بندگی شیخ،قدس سره، رسیدند،روی با پیره نوشیروان کرد،گفت:«پیره‏ نوشیروان،سی سال-حق تعالی-نان داد تشکر \*زبان‏ها و لهجه‏های متعدد باستانی ایران،ریشه و بن‏ آریایی داشته است و زبان مادی‏ نیز قدیمی‏ترین زبان آذربایجان‏ و از ریشه زبانهای آریایی بوده‏ است.

نکردیم یک سال که کمتر داد شکایت کنیم؟».

آنگاه رو با محمود کرد،گفت:که«شروه‏ مرزوان به موز خود(بی)»این هر دو که ایشان در راه اندیشه بودند،گفت.(52)

البته نمونه‏های دو بیتی نییز از زبان آذری باقی‏ مانده است که اینجا بدان نیز اشاره می‏شود.

ابن بزاز می‏نویسد:چون به حضرت شیخ‏ ]شیخ صفی‏[رسیدیم،شیخ در زاویه قدیم نشسته‏ بود،مولانا]شمس الدین برنیقی‏[درآمد و سر برهنه‏ کرده و بوسه بر دست شیخ داد و نشست و شیخ‏ بخواند:

هر که بالایوان دوست اکیری‏ هارا واسان بروران اوریری

من چو مالایوان زره بارو خونیم زانیز کورو اوزاکیری

مولانا شمس الدین بشنید باز برخاست و بیامد و سر در قدم شیخ نهاد و در حال،آن مرضی از او زایل شد.(53)

این دو بیتی اگر هم ساخته خود شیخ صفی‏ نباشد،پیداست که خبر به زبان«آذری»نیست ولی‏ از معنای آن چیزی فهمیده نشد.جز کلمه«بالایوان» یا«مالایوان»که به معنی دیوانگان باشد.

-پیره عبد الکریم خلخالی از پدر خود،معروف‏ به چنگی،روایت کرد که او گفت نوبتی با مولانا محمد اسماعیل،خطیب خلخالی،متوجه‏ حضرت شیخ شدیم،من در راه این دو بیتی‏ بخواندم:

هر که او رامنه به نام نجوند شو و رو بقه دادی کامرو بند

کار یا می‏رسی جهنامه داران‏ خداوند بنده بی بنده خداوند(54)

در این دو بیتی تنها معنی مصراع دوم روشن‏ است.از کلمه‏های آن سه مصرع«شوورو»شب و روز روشن می‏باشد در برهان قاطع می‏نویسد:«او را من»نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن‏ خاصه فارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی‏ باشد.اگر«او رامنه»در مصراع نخست یک کلمه‏ باشد می‏توان گفت که به همین معنی است.

دوبیتی‏های شیخ صفی الدین اردبیلی

شیخ حسن نامی،از نوادگان شیخ زاهد گیلانی،در کتاب«سلسله النسب صفویة»که در زمان شاه سلیمان صفوی نوشته،(55)از پاره‏ شعرهای فارسی و یازده دو بیتی به نام شیخ‏ صفی الدین اردبیلی یاد می‏کند که این دو بیتی‏ها بی‏گمان به زبان آذری است.از«درده‏ژر»به معنی‏ دردمند و«کونتن»به معنی کشتزار،و و «وریان»(56)به معنی بند جوی که امروز نیز به همین‏ صورت و تلفظ معنی رایج است.گذشته از اینها در دو بیتی‏ها نیز به جای«ت»کس دوم همه جا «ر»آورده می‏شود و این خود نشانه زبان آذری‏ است.به هر حال اینها بازمانده«زبان آذری» محسوب می‏شود.

از طرفی بیشتر این دو بیتی‏ها بر وزن هزج‏ محذوف است و این همان وزنی است که شعرهای‏ نیم زبان(فهلویات)در آن سروده می‏شده است ولی‏ در برخی در مصرع دوم یا سوم بحر مشاکل مخذوف‏ برگشته و مصرع‏های بازپسین را بر این وزن‏ می‏آورد.

\*\*\*

همام در غزلی ملمع آورده:

بدیدم چشم مستت رفتم از دست‏ کوام و آذر دلی کریانیی مست

دلم خود رفت و می‏دانم که روزی‏ به مهرت هم بشی خویش کیانم اژ دست

به آب زندگی ای خوش عبارت‏ لوانت لا و دجمن دیل و کیان بست

دمی بر عاشق خود مهربان شو کزی سر مهرورزی کست بی کست

به عشفت گر همام از جان برآید مواژش کان بوان بمرت وارست

گرم خاو ابری بشنم یوینی‏ ببویت ختنه بام ژاهنام سرمست

چنان که از ملمع فوق مستعاد می‏شود زبان‏ تبریزی نیز مانند زبان اردبیلی،مراغه‏ای و کردی، که در سراسر آذربایجان،از شمال و مغرب و جنوب آن نواحی متداول بوده و هست،لهجه‏ای‏ از لهجه‏های متعدد زبان پهلوی شمالی و ریشه‏ای‏ از ریشه‏های زبان فارسی است و همان طوری که‏ وزن مخصوص دو بیتی را در عراق برای فهلویات‏ به کار می‏برده‏اند،سخنوران آذربایجان نیز نظیر شیخ صفی الدین،نام‏آور چنگی،بانوی اردبیلی، همام و...از همین وزن استفاده کرده و دو بیتی‏ و غزل سروده‏اند.

عز الدین عادل بن یوسف تبریزی هم که در سده‏های هشتم و نهم هجری می‏زیست،شعرهایی‏ به گویش پهلوی آذری دارد که نمونه‏ای از آن چنین‏ است:

سحرگاهان که دیلم تاوه گیری جه آهم هفت چرخ آلاوه گیری(57)

ترجمه:

سحرگاهان که دلم می‏گیرد از آهم هفت چرخ الو و آتش می‏گیرد

رساله روحی انارجان نیز-تالیف قرن 11 هجری-گویای رواج زبان آذری در قرن 11 هجری‏ در منطقه آذربایجان است.

این رساله را آقای رحیم رضازاده مالک مورد بررسی قرار داده،در این تحقیق واژه‏نامه‏ای آذری‏ با تعریف‏های دقیق و محققانه درباره پیشینه آن‏ زبان،به چاپ رسیده است.(58)

مرحوم اقبال در مجله یادگار در مورد رساله‏ روحی انارجان چنین می‏نویسد:

«در این رساله اشعاری از مولف که حاصل‏ تجارب او در آن عوالم سیر و سلوک است که آن را به رشته تالیف درآورده،شامل دوازده فصل و یک‏ خاتمه.و ما در اینجا عنوانهای این فصول را برای‏ معرفی رساله او به دست می‏دهیم:در بیان عدل و اخلاق سلاطین...در بیان حال وزراء... شعرا...درباره لباس...در اوضاع سپاهیان، در مذمت کدخدایی و...در خاتمه شامل چهارده‏ فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعات اناث‏ و اعیان و اجلاف تبریز است که تمامی آنها به گویش‏ خاص آذری است چنان که حتی یک جمله یا یک‏ کلمه ترکی هم در سراسر آن دیده نمی‏شود.وی‏ همچنین یادآور شد:«هر چند پیش از این هم‏ مکتوبات از نظم و نثر آذری در دست هست،از جمله آنهایی که ابن بزار در صفوة الصفا و شیخ‏ حسین زاهدی در سلسله النسیب صفویه از شیخ‏ صفی الدین اردبیلی و پسرش شیخ صدر الدین و معاصر ایشان نقل کرده‏اند.اما آنچه روحی‏ انارجانی در رساله خود آورده و آنها را«اصطلاحات‏ و عبارات جماعات اناث و اعیان و اجلاف تبریز» می‏نامد دلیلی بسیار قوی و شاهدی بسیار صادق‏ است که در زمان مولف-قرن 11 هجری-هنوز هم مردم تبریز عموما به زبان آذری(فارسی)تکلم‏ می‏کردند.(59)

سعید نفیسی زادگاه روحی انارجانی را از قول‏ یاقوت(در معجم البلدان)انارجان شهری نزدیک‏ اردبیل نوشته و درباره کتاب او گفته است:

«این رساله درباره عادات مردم تبریز در پایان‏ قرن دهم(و نیمه اول قرن یازدهم)هجری و درباره‏ لهجه‏ای از زبان پهلوی است که هنوز در آن موقع‏ در آن شهر زبان عمومی مردم بوده است.»(60)

بر این اساس پیداست که تا قرن یازدهم هجری‏ مردم آذربایجان به زبان آذری سخن می‏گفتند.

اینک نمونه‏هایی از آن رساله که در کتاب چهار جلدی تذکره شعرای آذربایجان و منابع دیگر آمده‏ نشان داده می‏شود:

مزیوام آن کلا را آن قد و آن بالا را

من مرسام آن رورا طبق شفتالو را

قربان شودم ابرو را کمان چهار پهلو را

ممانام آن بینی را زنبق سیمین را

بمیرام آن دهان را آن لب و آن دندان را

صدقه شوم چانه را آن در یکدانه را(61)

نمونه‏ای چند از لغات آذری(62)

آثار و نمونه‏هایی را که از زبان آذری در دسترس‏ است می‏توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول-اسامی قرا و قصبات و شهرها و امکنه آذربایجان است که از قدیم باقی مانده و شامل‏ لغات زیادی از زبان آذری قدیم است.

دسته دوم-کلماتی که از زبان آذری،ضمن‏ محاوره زبان فعلی مردم آذربایجان به صورت‏ قدیمی خود باقیمانده است.

دسته سوم-آثار مکتوب این زبان است که در فرهنگ‏ها و سفینه‏ها و کتاب‏ها به صورت لغت یا ترانه یا عباراتی به جا مانده است.

الف)دسته اول(اسامی دهات و شهرها و امکنه)

حدود صدی هشتاد اسامی مکان‏ها و قراء و قصبات آذربایجان ایرانی است و غالب این اسامی‏ کلماتی هستند که در طی هزار سال یا بیشتر صورت‏ خود را حفظ کرده‏اند.این اسامی را از نظر زبانشناسی می‏توان به دو دسته تقسیم کرد:

اول-آنهایی که شکل قدیمی دارند و به ظن قوی‏ از بقایای زبان اعصار قدیم مردم این منطقه‏ (آذربایجان)اند و در ضمن آنها کلماتی از عهد ماد و اوستایی و پهلوی و اشکانی و ساسانی موجود است و باید مورد مطالعه دقیق قرار بگیرد.

دوم-آن دسته از اسامی که نسبتا تازه‏ترند و وضع ظاهر آنها نشان می‏دهد که از بقایای زبان آذری‏ بعد از اسلام بوده‏اند.

در اینجا فرهنگ مختصری از اسامی ایران‏ (امکنه آذربایجان)به ترتیب حروف الفبایی ارائه‏ می‏شود.در ضمن کلماتی را که به نظر می‏رسید از بقایای آذری بعد از اسلام‏اند با ذکر معنی و علامت‏ (آذ)مشخص شده است.

در مقابل اسامی امکنه(ب)به معنی بخش و (ش)به علامت شهرستان است.

«الف»

1-آب:

در جز اول -araxba ب ورزقان -rabda ب‏ «بستان آباد» -rairadba ب‏ «قره آغاج»، -ulradba ب نمین(اردبیل) mragba ب قره آغاج«مراغه»

2-آباد-غالبا در آخر اسامی به کار رفته:

-dababsa ب«بستان آباد»-- -dabaanso ب حومه«رضائیه» dabamatsob ب مرکزی‏ «تبریز»

3-ارج-ارز(آز)

در اول: -matsejra ب مرکزی«اردبیل» -gasra ب مرکزی«مشکین شهر»

4-ارد:مقدس و پاک-نام یکی از سی روز ماه-خشم و غضب-اول آمده:

-libadra شهرستان معروف(اردبیل)- -asdra ب حومه(ارومیه)- -risadra ب کلیبر «اهر».

«ب»

5-به به(بچه کوچک؟):

6-بیله:خشکی و جزیره میان دریا،قباله خانه‏ و بام-رخسار-پیله(پیله ابریشم آذ) -hedalib ب شاهرود«هرو آباد»، -ravasalib ب گرمی‏ «اردبیل»-ایضا ب پلدشت«ماکو» -garadalib ب مرکزی«اردبیل»- -ravalib ب حومه«خوی» -idrevaleb ب حومه«خوی».

«ت»

7-تازه(آذ):

dnakazat ب مرکزی-مراغه-ایضا ب‏ اسکو«تبریز»،ایضا مرکزی«اردبیل»و بستان آباد و هشتاد محل دیگر

«ج»

8-جا(آذ)

-ullebaj ب نمین«اردبیل»-- najaj ب- «اورزقان«اهر»ایضا-بر مرکزی«مشگین شهر» -narisaj ب اشنویه«ارومیه» -gilaj ب مرکزی‏ «اهر»

«خ»

9-خاک(آذ)

-zirkax ب گرمی«اردبیل»- nadramkax ب حومه«خوی» -ikax ب مرکزی«سراب»- -qanavkax ب ورزقان«اهر»

«د»

10-دام+بام(آذ)

این کلمه اکنون در آذربایجان است.

mad -ajabad ب گرمی«اردبیل» mad -amad ب قره ضیاء الدین«خوی»- -ramadmad ب حومه«خوی» anax -mad ب شاهپور«خوی»

«ش»

11-شکر(آذ)

rakes -ba ب گرمی«اردبیل» rakes -daba ب حومه«مهاباد» rakes -izay ب‏ شاهپور«خوی» rakes -qarad ب مرکزی‏ «سراب» rakes -iqalob ب سراسکند«تبریز»- ب قره آغاج«مراغه»-ب سیه چشمه«ماکو» -ulrakes ب گرمی«اردبیل»-ب هوراند«اهر»

«گ»

12-گرم گرم قوس قزح-غم اندوه(آذ)

-imreg یکی از بخش‏های اردبیل-قصبه‏ مرکزی آن بخش-دهی از دهستان انگوت بخش‏ «گرمی»

«هـ»

13-هوا(آذ)

avah -qarad ب مرکزی«اردبیل» avah -qanas ب سنجبد«هروآباد» qaradyavah ب‏ هوراند«اهر».

ب-دسته دوم:کلماتی که در زبان فعلی‏ آذربایجان موجود است

آباد،آسان،بالنگ،جور،خارسنگ،شال، شفتالی،نوران،هشتاد و یاد آل.باجه،جامیش، دلی(دیوانه)،شخته(سرمای سخت)گل‏ (گامیش)میشه-هار

«آ»

14-اوروج- -juro روزه(هو+روج؟)

«ب»

15-بالنج- gnelab بالش

16-بله- -ellab لقمه بزرگ که از پیچیدن‏ نان و خورش درست کنند(شاید:بل-رسات و قائم+له تصغیر؟)

«ت»

17-تای- -yat عدل،مثل

«چ»

18-چپیک- kiPac کف زدن(چپ- کف+یک؟)

19-چمچمه- -ecmac کمچه(در گیلکی‏ نیز«چمچمه»به قاشق چوبین گویند)

«د»

20-دسترخان -naxratsad سفره بزرگ- (دستار+خوان)

«ز»

21-زرزبیل- rez libez اشغال و خرده ریز کثافت

«س»

22-سهنگ- gnahas کوزه بزرگ آب‏ (خوی)(در آشتیان طشت سفالین و کاسه سفالین‏ را بترتیب سونکک و سونک می‏گویند)

«ت»

23-تایه- -eyat جمع خرمن قبل از کوبیدن- (تای+ه)(ب اینکه این کلمه را با های مألف‏ می‏نویسند همچو به نظر می‏آید که با تای منقوط باشد و«تایه»معنی یکجا و«به صورت واحد» می‏دهد چنانکه در کردی«تاکه»بهمین معنی است)

«ک»

24-کرپه- ePrak بچه نوزاد،شیرخوار(در کردی+کورپه)

25-کولش- saluk قسمت ته مزرعه پس‏ از درو(در تهرانی نیز salok به همین معنی است و در گلیکی ساقه برنج درو شده را salok گویند)

«ل»

26-لوت- tui برهنه-لخت

«ن»

27-نیز- nin آشیانه

«و»

28-وردنه- anadrav چوب گردی که با آن‏ خمیر را پخش می‏کنند(از وردیدن به معنی‏ گردیدن)

«هـ»

29-هرای- yarah فریاد و غوغا-مخفف

«چ»

30-چخور- raxoc پست،گود

31-چمور- rumoc گل و شل

(1)-رکن الدین همایونفرخ،ر ک:سهم ایرانیان در آفرینش خط در جهان.

(2)-دیاکونف،تاریخ ماد،ترجمه کریم کشاورز،تهران،1345،ص 741.

(3)-پروفسور گیرشمن،ایران از آغاز تا اسلام،ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،تهران،1349،صص 97 و 98.

(4)-پیرنیا(مشیر الدوله)،تاریخ ایران باستان،ج 1،چاپ هشتم،دنیای‏ کتاب،تهران،1357،ص 230.

(5)-منبع فوق.

(6)-کاتبی،دکتر حسینعلی،آذربایجان و وحدت ملی ایران،چاپ زرین، تبریز،1321،صص 31 و 39.

(7)-رضا،عنایت الله،آذربایجان و اران،انتشارات ایران زمین تهران، 1360،چاپ اول،ص 103.

(8)-گیرشمن،ایران از آغاز تا اسلام،ص 10.

(9)-دیاکونف،تاریخ ماد،ص 85.

(10)-بهار،محمد تقی،سبک شناسی،جلد 1،انتشارات پرستو(امیر کبیر)، 2535،چاپ دوم،ص 5.

(11)-استادپور،داوود،گاتها،از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایران و بمبئی و ایران لیگ،ص 49.

(12)-ذکاء،یحیی،کاروند کسروی،تهران،2536،صص 107،16 و 28.

(13)-ابن ندیم،الفهرست،ترجمه محمد رضا تجدد،انتشارات امیر کبیر، 1366،ص 22.

(14)-طبری،محمد بن جریر،تاریخ طبری،جلد 7،چاپ دوم،انتشارات‏ اساطیر،1363.

(15)-کسروی،احمد،شهریاران گمنام،چاپ اول انتشارات امیر کبیر، 2537،ص 157.

(16)-الیعقوبی،احمد بن ابی یعقوب،کتاب البلدان،چاپ لیدن،1897، ص 38.

(17)-بلاذری،احمد بن یحیی،فتوح البلدان،ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تصحیح استاد علامه محمد فرزان،انتشارات سروش،1364،چاپ دوم، صص 87 و 88.

(18)-المقدسی،شمس الدین ابو علد الله محمد بن احمد،احسن التقاسیم فی‏ معرفة الاقالیم،ترجمه دکتر علینقی وزیری،جلد 1،چاپ اول،انتشارات‏ مولفان و مترجمان ایران،1361،ص 377.

(19)-اران منطقه بالای رود ارس را می‏نامیدند.

(20)-منبع فوق،بخش دوم،ص 77.

(21)-خوارزمی،محمد،مفاتیح العلوم،ترجمه حسین خدیو جم،چاپ‏ اول،انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،تهران 1347،ص 112.

(22)-ابن حوقل،صورة الارض،ترجمه جعفر شعار،انتشارات امیر کبیر، 1366،چاپ دوم،ص 96.

(23)-اصطخری،ابراهیم،المسالک و ممالک،ترجمه اسعد بن عبد الله‏ تستری،به کوشش ایرج افشار،مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات‏ دکتر افشار،1373،ص 195.

(24)-ابن حوقل،صورة الارض،ص 96.

(25)-قزوینی،بیست مقاله،چاپ دوم،چاپ دنیای کتاب،1363،صص‏ 184-183.

(26)-مسعودی،ابو الحسن علی بن حسینی،التنبیه و الاشراف،ترجمه‏ ابو القاسم پاینده،بنگاه ترجمه و نشر کتاب 1349،ص 73 و 74.

(27)-همان منبع.

(28)-م،ارانسکی مقدمه فقه اللغة ایرانی،ترجمه کریم کشاورز،تهران، انتشارات پیام،1358،ص 267.

(29)-حموی،یاقوت،معجم البلدان،جلد اول،چاپ لایپزیک،1866، ص 172.

(30)-ذکاء،یحیی کاروند کسروی،چاپ دوم،2536،صص 222- 371.

(31)-مستوفی،حمد اله،نزهة القلوب،به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، ص 107.

(32)-حموی،یاقوت،معجم البلدان،ص 172.

(33)-تاجیک در اصطلاح یعنی ایرانی و ایرانی زبان.

(34)-مشکور،دکتر محمد جواد،نظری به تاریخ آذربایجان،چاپ اول، تهران،انجمن آثار ملی ایران،1349،ص 208 به بعد.

(35)-همان،صص 239 و 240.

(36)-اقبال آشتیانی،عباس،مجله یادگار،(نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان،به قلم عده‏ای از دانشمندان،جلد 1،صص 156 تا 159)

(37)-محمد جواد مشکور،نظری به تاریخ آذربایجان،انجمن آثار ملی، تهران،1349،ص 242.

(38)-رضا زاده مالک،رحیم،گویش آذری،رساله روحی انارجان،انجمن‏ فرهنگ ایران باستانی،تهران،1352،ص 14.

(39)-طباطبایی،محیط،مجله گوهر،(نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان،ج 1،ص 414.

(40)-دکتر محمد جواد مشکور،ر ک:نظری بر تاریخ آذربایجان،ص 242.

(41)-کسروی،احمد،آذری،زبان باستان آذربایگان،صص 18 و 19.

(42)-خیام‏پور،عبد الرسول،ترجمه کلمات و اشعار ترکی مولانا،سال سوم‏ و چهارم،نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز،(نقل از زبان فارسی‏ در آذربایجان،ج 1،صص 267 و 268).

(43)-وی مردی عارف و موحد و موید شیخ جمال الدین ذاکر،از جمله‏ خلفای شیخ الاسلام علی لالاست.

(44)-تربیت،محمد علی،دانشمندان آذربایجان،طبع مجلس،تهران‏ 1314،ص 388.

(45)-دولتشاه سمرقندی،ر ک:تذکرة الشعراء،به همت محمد رمضان، چاپ دوم،انتشارات خاور،1366،ص 165.

(46)-دیهیم،محمد،تذکره،شعرای آذربایجان،جلد 2،چاپ تبریز، 1367،ص 377.

(47)-کارنگ،عبد العلی،تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، چاپ تبریز 1332،ص 273.

(48)-کسروی،کاروند،ص 342.

(49)-مستوفی،حمد الله،نزهة القلوب،به اهتمام لسترنج،تهران،ناشر دنیای کتاب،1362،ص 85.

(50)-ابن بزاز اردبیلی،صفوة الصفا،مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی، محمد،چاپ اول،انتشارات مهدیه اردبیل(توسط دانشگاه آزاد اسلامی‏ اردبیل)،1373،ص 25.

(51)-ابن بزاز اردبیلی،صفوة الصفا،ص 107.

(52)-ابن بزاز اردبیلی،ص 225.

(53)-همان،ص 135.

(54)-ابن بزاز،صفوة الصفا،ص 135.

(55)-این کتاب در سال 1353 در چاپخانه ایرانشهر برلن به چاپ رسیده‏ است.

(56)-در اردبیل اصطلاحی رایج است تحت عنوان:وریانی سووا وردی، یعنی بند آب را به آب داد.یعنی آب آمد و همه جا را فرا گرفت.

(57)-مشکور،محمد جواد،نظری به تاریخ آذربایجان،ص 217.

(58)-رضا زاده مالک،رحیم،گویش آذری(متن و ترجمه و واژه‏نامه‏ها، رساله روحی انارجان)،انجمن فرهنگ ایران باستان،تهران 1352.

(59)-اقبال آشتیانی،عباس،مجله یادگار،(نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان،صص 168 تا 176)

(60)-نفیسی،سعید،مجله ایران زمین،جلد دوم،(نقل از کتاب زبان فارسی‏ در آذربایجان،ص 248).

(61)-دیهیم،محمد،تذکره شعرای آذربایجان،جلد دوم،چاپ تبریز،ص‏ 262.

(62)-نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز،سالهای هشتم و نهم(1335- 1336)نقل از زبان فارسی در آذربایجان،ج 2،ص 235 به بعد(با اندکی‏ تلخیص).